

## جان بر کف حفظ بیت المال



✦ آن زمان در بخش توزیع کار می کردم و ساعت کاری ام نیمه شب بود. اول مرداد سال ۷۶ برای دومین بار موتورسیکلت کاواساکی را از اداره تحویل گرفتم. روز ۱۳۷۶/۵/۲۰ طبق ساعت کاری ام به سمت موسسه راه افتادم. بعد از چهارراه میدان بار به سمت چهارراه ابوطالب، یک خیابان هست که همیشه از آن عبور می کردم مسیری تاریک و خلوت. همین طور که می آمدم در تاریکی چشمم به یک موتور سوار ۲ تر که افتاد که به سمت من می آمدند. برگشتم ببینم کیست اما دیگر هیچ نفهمیدم. پس از گذشت زمانی کوتاه به هوش آمدم و دیدم موتورم نیست. در تاریکی دیدم آن ۲ نفر موتورسیکلم را از جوی آب بیرون می آورند. با عجله و با همان حالت گیجی خودم را به موتورم رساندم و در حالی که خودم را روی موتورم انداخته بودم از مردم کمک می خواستم. در همین لحظه یکی از آن ۲ نفر با گذاشتن جاقوز بر گلویم مرا به کشتن تهدید کرد و گفت: «بلند شو و گر نه تو را می کشیم». من هم گفتم موتور امانت روزنامه است و نمی گذارم آن را ببرید. در آن دل شب بنده خدایی به نام آقای بر کچیان به کمکم آمد و با سارقان درگیر شد. این سر و صداها باعث بیداری چند نفر دیگر شد و با آمدن آن ها سارقان فرار کردند. اگر نبود لطف خداوند و کمک عزیزان در آن موقع از شب، چه بر سرم می آمد نمی دانم. ✦ عباس صابری

## خراسان! تو در غریبی مرا زنده کردی



✦ با عرض سلام خدمت عزیزان روزنامه خراسان! خاطره ای که از روزنامه خراسان دارم مثل بارانی بر سر کویر خشک است! خاطره ای چون رفتن به طبیعت زیبا و سرسبز. در شهرستانی زندگی می کردم که به علت شرایط مادی نامناسب در بین خانواده همسرم جایگاه خوبی نداشتم و از این بابت خیلی ناراحت بودم. دلم گرفته بود، تا این که یکی از روزها گوشی را برداشتم و راجع به این موضوع با روزنامه خراسان در د دل کردم؛ یکی از عزیزان روزنامه گفت اگر می توانی مطلبی را برای روزنامه خراسان بفرست تا با نام خودت چاپ کنیم. با وجود این که قلم خوبی ندارم مطلبی راجع به شکستن دست مادر همسرم و این که چگونه به جای مراجعه به پزشک به شکسته بند خانگی مراجعه کرد و برایش مشکل درست شد، نوشتم. روزنامه خراسان هم این مطلب را با نام من چاپ کرد و من بآیدن آن مطلب روزنامه را به یکی از میهمانی های خانوادگی بردم و در آن جا به همه نشان دادم. نگاه آن شب آن ها مرا به اوج آسمان برد و در دلم می گفتم روزنامه من، خراسان! تو در این غریبی مرا زنده کردی... ✦ زرین جمالی نژاد

## خاطره ای از ۶۰ سال پیش روزنامه خراسان

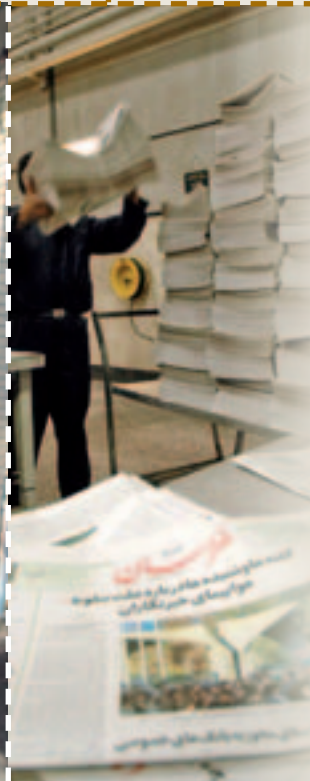
✦ سال ۱۳۳۳ بود، اتاق حروفچینی روزنامه خراسان بزرگ بود، حدود ۳۵ متر، مشرف به خیابان فلکه حضرت، دارای پنجره های دوجداره، بزرگ و نورگیر. دور تا دور آن گارسه های حروف و حروفچین های زنده مشغول فعالیت بودند و من هم حروفچین بودم، این اتاق معمولاً محل رد و بدل شدن آرای نویسندگان، مفسران و حروفچین ها بود که انسان هایی فکور و صاحب نظر بودند و این هم به خاطر ممارست دائم با افکار و اندیشه های گوناگون بود، خیلی از آن ها به خوبی شعر می گفتند، طنزپردازی یا مطالب دیگران را هم نقد می کردند. یک روز که مرحوم حجازی در شعبه حروفچینی بود، یکی از حروفچین ها پرسید آقا «لشکر» درست است یا «لشگر»؟ مرحوم حجازی گفت: از این که «لشگر» حروفچینی کنید پیر هیزید، زیرا «لشکر» یک کلمه و با کاف است و نه «لش» با پسوندد «گر» مثل «آرایشگر» و «رامشگر».

✦ محمود ناظران پور



## خرید نسیه روزنامه خراسان

✦ باسلام و خسته نباشید، خدمت شما اهالی باصفای روزنامه خراسان. این خاطره که برایتان می نویسم مربوط به سال ۸۸ است. در آن سال من و مادرم در خانه نان سنتی می پختیم و مادرم برای فروش به بازار می برد. وقتی مادرم به خانه می آمد اولین چیزی که از سبد خرید او در می آوردم، روزنامه خراسان بود و بعد از آن خریدهای دیگر را... روزنامه جزو خریدهای فراموش نشدنی مادرم بود و من بعد از رفتن مادرم به بازار چون تنها بودم تمام صفحات روزنامه را به دقت می خواندم و مادرم آخر شب از من می خواست تمام اتفاقات و خبرهای مهم را به او بگویم و برای همین اطرافیان از من درباره صحت و درستی خبرهای پرسیدند که آیا این خبر را جایی خوانده ام یا نه. آخر هر ماه که درآمد و اقساط را حساب می کردم مادرم می گفت مقداری پول برای آقای «ع» کنار بگذار من هم هیچ وقت نمی پرسیدم که چرا؟ بعد از چند ماه، ۳-۲ روزی بود که مادرم روزنامه نمی خرید و وقتی از او دلیل اش پرسیدم، گفت که مغازه آقای «ع» بسته است. در آن زمان نفهمیدم که مادرم روزنامه ها را از آن آقا به صورت نسیه می خرد و آخر ماه حساب می کند. به مادرم گفتم اگر می خواهد روزنامه بخرد باید پولش را همان موقع حساب کند و من دیگر خبری را که نسیه باشد نمی خوانم! بعد از آن هر وقت مادرم روزنامه خراسان می خرید به شوخی می پرسیدم این خبری که می خوانم نسیه است یا نقد؟ حالا ۲۰ سال است که مادرم مریض است گاهی اوقات که خودم برای خرید به بازار می روم، روزنامه خراسان می گیرم. اما هیچ وقت یاد و خاطره آن روزنامه های نسیه را فراموش نمی کنم. کاش مادرم سلامت و شاد بود و مثل آن سال ها هر روز برایم روزنامه نسیه می خرید. روزنامه خراسان چه نقد باشی و چه نسیه من و مادرم دوستت داریم. ✦ زهراسندگل - سرخس



## همیشه هری سلام



## همیشه هری سلام چندبار مرابا همسرم آشتی داد

✦ سلام خراسان عزیز، نمی دانم چرا نامه نوشتیم؛ من اصلاً اهل نامه نوشتن نیستم اما وقتی در روزنامه خراسان دیدم که فراخوان خاطرات و عکس منتشر کرده بودید گفتم بد نیست من هم

خوشمزه را آموختم و خانواده ام را شاد کردم. اما تلخ ترین خاطره ای که از خراسان عزیز دارم این است که صفحه حوادث خبر جرمی که برادرم به اشتباه مرتکب شده بود را چاپ کرد. به هر حال آن روزها گذشته است و من هنوز هم با عشق روزنامه خراسان را می خوانم و از مطالب آن لذت می برم. در پایان از همه افرادی که برای خراسان زحمت می کشند تشکر می کنم و برای همه آرزوی موفقیت و دعا می کنم که همیشه خبرهای خوب چاپ کنند. ✦ معصومه مرادی عمرانی - مشهد

بنویسم. من و خراسان با هم کلی خاطره داریم، خاطره های بد و خوب! از همه صفحات روزنامه خاطره دارم؛ خراسان در زندگی من نقش پررنگی دارد. از آن روزهای اول که جیم را از همکارم پنهان می کردم تا با دقت زیاد آن را بخوانم یا این که منتظر می ماندم تا از آژانس نزدیک محل کارم روزنامه بیاورند تا چشمم به روزنامه خراسان می افتاد خوشحال می شدم. صفحه همشهری سلام با نکته های خیلی خوبش باعث شد چند بار که با شوهرم قهر بودم آشتی کنم و این که از صفحه خانواده نیز چند بار روش پخت غذاهای خیلی